

حرف‌هایمان را با مکتب مزینیم



ماهنامه‌ی سبب، فرهنگ و اجتماع انجمن اسلام دانشجویان

شماره ۶۶ / آذر ۹۹

خلق

بی‌پایان

زیاد

لایزال



رقابت‌های ملی
روضه خوانی

بیایید ترک اعتیاد کنیم

چرا دانشجو، دانشجو نیست؟

ویژه



رقابت های ملی روضه خوانی

نوشتاری کوتاه در برابر حس حقارت جمعی به بهانه واکسن کرونا

احتمالا برای شما هم پیش آمده که فردای یک شب سخت و پرکار که فقط سه ساعت از آن را خوابیده‌اید و به علت انجام کاری خاص یا مریضی، نتوانسته‌اید درست بخوابید، وقتی به دوستانتان می‌گویید که دیشب را بیدار بوده‌اید، یکی از آن‌ها با افتخار بگوید: «این که چیزی نیست، من دیشب فقط یک ساعت خوابیدم.» در اطرافمان همیشه کسی هست که خود را بدبخت‌تر از دیگران نشان دهد و گوی رقابت زندگی در شرایط سخت را از همه برد. مهم نیست راست می‌گوید یا دروغ، مهم این است که خودش را بدبخت‌تر نشان داده است. این روحیه، تقریباً در بسیاری از افراد امروز جامعه دیده می‌شود و به عنوان افتخاری بی‌نظیر شناخته شده. هرچه بدبخت‌تر، قابل تحسین‌تر و مورد ترحم‌تر.

رقابت در بدبخت‌تر بودن اما فقط به روابط فردی ختم نمی‌شود؛ برآیند این رقابت در تمام جامعه، رفتاری تحقیرگر نسبت به ایران و ایرانی دارد. کانال‌های تلگرامی و صفحات اینستاگرامی، هر چه قدر پست‌های سیاه‌تری منتشر کنند، بازدید بیشتری خواهند داشت. بسیاری تصور می‌کنند که هرچه قدر بلندتر داد بزنند، که «ما بدبختیم» یا دمی تلخ از سیگارش بگیرد و هم‌زمان با بیرون دادن دود، از بی‌فرهنگی مردم و بی‌لیاقتی مسئولین بگوید، روشن‌فکرت‌تر است. این رقابت سال‌هاست که ادامه دارد و البته جریان رقیبی هم برای خود داشته‌است. کسانی که ایران و ایرانی را دارای بالاترین ضریب هوشی می‌دانند و تصور می‌کنند تمام ناسا را ایرانی‌ها به وجود آورده‌اند. همه آدم‌های شاخ و بزرگ دنیا، ایرانی بوده‌اند و اصلاً «هنر نزد ایرانیان است و بس».

اما از آن‌جایی که در سال‌های اخیر، مشکلات کشورمان بیشتر از قبل دیده می‌شود و با پیشرفت علم و ارتباطات، بسیاری فهمیده‌اند که تمام افراد ناسا ایرانی نیستند و جد باراتک اوپاما هم اهوازی نبوده، طرفداران روشن‌فکران خود بدبخت‌پندار بیشتر از قبل شده‌است. جمعیت زیادی که همیشه یک عکس پروفایل آماده با محتوای ایران تسلیم دارند که هر بار جای پایون مشکلی را روی نقشه ایران عوض می‌کنند و سریعاً بعد از هر اتفاق آن را روی پروفایلشان می‌گذارند. فقط کافی است ساختمانی در جایی آتش بگیرد تا همگی از بد بودن جنس خاک ایران بگویند و از نبود ایر باران‌زا در زمان آتش‌سوزی در ایران بنالند. یکی از کشورهای چشم‌زنگی و سفید را مثال بزنند که اگر هر صد سال یک‌بار آتش بگیرند، در چشم بر هم زدنی، آتش را به گلستان تبدیل می‌کنند و چه قدر آن‌ها خوبند و ما بدیم.

حالا این روزها، دور جدید مسابقات خود-بدبخت‌پنداری در زمین کرونا برگزار می‌شود. برنده کسی است که توثیت یا پستی بنویسد که بیشتر از بقیه اشک را در بیاورد و از این که واکسن نداریم و قرار است همه با هم بمیریم، صحنه تراژیک جذاب‌تری خارج کند. مهم نیست خبری که می‌دهد راست است یا دروغ، فقط باید طوری بگوید و بنویسد که دل‌های بیشتری را بسوزاند. بله دوستان! ما روضه‌خوان‌های خوبی هستیم. بدون توجه به منبع خبر، سریع روضه می‌خوانیم و بد و بیراه می‌گوییم. این‌بار اما ترجیح‌بند روضه‌ها هشتک و واکسن بخريد است. انگار تا الان تمام دنیا، واکسن تزریق کرده‌اند و حالا بدون ماسک، مشغول آماده شدن برای گودبای‌پارتی کرونا هستند و سرنوشت ما هم چیزی جز مرگ یا نهایتاً زامبی‌شدن نیست.

به هیچ‌وجه کاری برای بهتر شدن اوضاع نمی‌کنیم و اگر کسی هم برای اصلاح امور، کاری کند محکوم به شکست است. چون ایرانی جماعت، تنها تخصص آبگوشت بزباش است و حتی توان ساخت آفتابه را هم ندارد. واکسن کرونا هم که می‌گویند، دروغ است و برای ساکت کردن جو داخلی، قرار است چیزی شبیه دستگاه کروناپاب بسازند. از بین واکسن‌ها هم فقط آمریکایی‌اش را قبول داریم و واکسن چینی را بنجول و نوع روسی و هندی‌اش را جعلی می‌دانیم؛ پس تا واکسن آمریکایی نگیریم، دل‌مان آرام نمی‌شود.

واقعیت اما چیز دیگری است. ما نه آن‌قدرها که خبرگزاری‌های زرد داخلی و فارسی‌زبان‌های خارجی می‌گویند بدبختیم، نه آن‌قدر که شوهرخاله‌هایمان می‌گویند خاص و تیزهوش. کشوری هستیم که این‌روزها به خاطر خستگی‌هایمان، مشکلات بیشتری گریبانمان را گرفته، ذهنمان آزرده شده است و نمی‌توانیم درست فکر کنیم. شب فوت شجریان، راننده تاکسی می‌گفت ما آن‌قدر بدبختیم که هنرمندان‌مان هم می‌میرند. بدیهی است که هر آدمی، هر جایی که باشد می‌میرد و ربطی به بدبختی‌مان ندارد اما بدبختی آن‌جاست که ما نسبت به همه چیز بی‌تفاوت باشیم و به جای تلاش کردن برای ساخت وضعیتی بهتر، فقط ناله کنیم. باید مسابقه بدبخت‌تر بودن را رها کنیم و کاری برای خوشبخت شدن انجام دهیم. اعتراض با سیاه‌نمایی و ناله کردن متفاوت است. پس خودتان را مسئول بدانید و در شرایط مختلف، به جای بدبخت نشان دادن کشور، چراغ کوچکی برای امید روشن کنید.

آدمی به هیچ چیز غیر از امید زنده نیست ...



سید علی میرزانی
 کارشناسی مدیریت بازرگانی ۹۶
 دبیر تشکیلات انجمن اسلامی دانشجویان

او انسانی است که از وقتش درست استفاده نمی‌کند، در عصر فرهنگی زندگی می‌کند و نمی‌خواهد خودش باشد؛ می‌خواهد عاشق شود، کارهایی انجام دهد که تصور می‌کند درست هستند، از زندگی لذت ببرد و خداوند را شاکر باشد. او رنج میکشد تا رشد کند و همیشه امیدوار است که حالش بهتر شود. حالا حالاها وقت دارد...

از داشتن زمان لذت می‌برد ولی از آن استفاده نمی‌کند. وقتی هست خوشحال است و وقتی تمام می‌شود، غم او را فرا می‌گیرد. همین که احساس می‌کند همیشه وقت دارد، کافیسست تا هیچ کاری نکند. عمرش که گذشت حسرت می‌خورد که چرا استفاده نکرده است. لحظاتی که اگر دریافته بود، تأثیرات عمیقی بر حال او می‌داشتند.

در عصر فرهنگی زیست می‌کند، که ارزش‌های کاذب به مانند گلوله‌های مسلسلی اتوماتیک به سمتش شلیک می‌شوند. لعنتی‌ها فرصت فکر کردن را هم از او گرفته‌اند. گیج است و برای فرار از تنهایی به شبکه‌های اجتماعی پناه می‌برد. از سکوت گریزان است، چون نمی‌خواهد به خودش و درونش فکر کند. یا درونیاتش را دوست ندارد و یا برای درست کردنشان انگیزه کافی ندارد. از خودش بودن می‌گریزد و می‌خواهد مثل دیگران باشد. عادی بودن را نمی‌پذیرد و انگار اصلاً "زندگی" نمی‌کند.

گاهی حس می‌کند همه روابط بر اساس منفعت‌طلبی شکل گرفته‌اند. دوستانی که معمولاً وقتی با او کار دارند سراغش را می‌گیرند و آشنایانی که با آن‌ها ارتباط ندارد، مگر اینکه مشکلی به وجود بیاید. تعریف دوست داشتن و دوستی خالصانه را نمی‌دانند اما دوست دارد عاشق بشود. یک نفر باشد که قلباً دوستش داشته باشد و دلش برایش برود. می‌خواهد عاشقش بشوند، چون اگر کسی او را دوست داشته باشد، آنوقت خود نیز می‌تواند بپذیرد که درونش واقعا دوست داشتنی است.

مهم نیست که ذهنش، خانواده و جامعه به او می‌گویند که چه کار کند؛ چون باید انجام بدهد، کارهایی را که فکر می‌کند باید انجام بدهد؛ و اگر نه غمگین است و حس خوبی ندارد. انجام دادن کاری، نه به این دلیل که ذاتاً کار درستی است بلکه چون او فکر می‌کند باید انجامش بدهد او را خوشحال می‌کند.

«خوش باش که هرکه راز داند

داند که خوشی، خوشی کشاند»

لذت‌های قبلی برایش کم‌رنگ شده و دیگر آن اتفاقات کوچک خوشحالش نمی‌کند. با خودش کلنجار می‌رود که او عوض شده یا دنیا؟ وقتی حواسش جمع است، از دیدن و شنیدن زیبایی‌ها لذت می‌برد. مشکل اینجاست که لذت بردن همیشگی از همه چیز را از یاد می‌برد و باید پیوسته به خودش یادآوری کند...

زیاد می‌گوید و می‌نویسد خدا را شکر اما از آنجا که در حقیقت "شاد" نیست، مشخص است که بیشتر اوقات واقعاً خدا را شکر نمی‌کند. حواسش هست که شکر کردن را هم یادش رفته‌است. آخر وقتی فردی عملاً سپاس‌گذار خداوند باشد، در همه حال خشنود است.

« شیرین چو شکر تو باش شاکر

شاکر همه دم شکر ستاند »

چالش‌های زندگی مرحله به مرحله دشوارتر می‌شوند و او بعد از هر مشکل امیدوار است که سختی‌ها تمام شوند. فکر می‌کند روزی خواهد رسید که همه چیز برای او آسان شود. ولی انگار شدنی نیست که در این دنیا درد و رنج پایان یابد و او راحت شود. شاید به همین دلیل است که بعد از هر مشکل ناامیدتر از قبل ادامه می‌دهد. می‌شنود که پس از هر سختی آسانی‌ست اما فهمیدن اینکه پس از هر آسانی سختی جدیدی شروع می‌شود، انگار به خودش سپرده شده. مشکلات بزرگتر می‌شوند، چون او باید قوی‌تر شود؛ باید بزرگ شود...

(اگر زیر بار این سختی‌ها له شوم چه؟ اگر کم بیاورم؟

زمان می‌گذرد تا خوب شوی و دوباره روند بزرگتر شدن را شروع کنی.)

جالب اینجا است؛ از هر مرحله‌ای که گذر می‌کند، قبلی‌ها برایش هیچ می‌شوند. (بخوانید او بزرگ‌تر شده است.)

همچنین اگر با وجود چشیدن سختی‌ها خم به ابرو نیآورد و ناشکری نکند، ناراحتی‌ها و تلخی‌ها از جانش پیر می‌کشند و وجودش سرشار از رضایت می‌شود.

« تلخش چو بنوشی و بخندی

در ذات تو تلخی‌ای نماند »

در انتها،

حالش خوب نیست، اما جداً امیدوار است که بد نماند...

اشعار از دیوان مولانا



بیلپید ترک اعتبار نکنیم



امیر حسین حسن پور

کارشناسی شیمی پلیمر ۹۸

دبیر سیاسی انجمن اسلامی دانشجویان

خود را به شکل مستقیم به اخبار اختصاص می‌دهیم، مثل وعده‌های غذایی، تماشای اخبار تلویزیونی را در زندگی خود گنجانده ایم و یا در شبکه‌های مجازی، به صورت مستمر با کانال‌های خبری و خبرگزاری‌ها در ارتباطیم، در واقع می‌توان گفت اخبار مهم ترین راه کسب اطلاعات و آگاهی ما شده است؛ تاثیر بسیار زیادی بر تصمیم‌گیری‌ها، کنش‌ها و نهایتاً بر زندگی ما دارد. با این وجود بسیاری از متفکران، از رشد فزاینده‌ی اخبار و تاثیرات آن بر انسان‌ها، ابراز نگرانی کرده و پیشنهاد می‌دهند اخبار را ترک کنیم.

اخبار مثل شیشه ما را معتاد می‌کند.

خبرها به علت این‌که غالباً کوتاه، جذاب

و سطحی هستند و انسان برای خواندنشان نیازی به تفکر و تعمیق ندارند اعتیاد آور هستند؛ حتماً تجربه‌ی دنبال کردن لحظه به لحظه‌ی کانال‌های خبری را دارید؛ آیا چنین تجربه‌ای را هم مثلاً برای کانال‌ها آموزش فلسفه دارید؟ بسیاری از خبرگزاری‌ها عمداً و برای جلب توجه شما از روش‌هایی استفاده می‌کنند که شما را بیشتر به اخبار معتاد می‌کند. با ورود تکنولوژی‌های جدید و افزایش پرشتاب خبرگزاری‌ها، بر خلاف گذشته دیگر این روایت‌های خبری و اطلاعات نیستند که ارزشمندند بلکه توجه شماست که ارزشمند است(۱)؛ توجه بیشتر یعنی اعتیاد بیشتر؛ به نظر می‌رسد برای جلوگیری از ضرر بیشتر این اعتیاد باید آن را ترک کرد.

چرا شکل رایج خبرهای امروزی مضر است؟

۱- خبر باعث ضربه به عقلانیت ما می‌شود.

ساختار مغزی ما به گونه‌ایست که به رویدادهای فاجعه‌بار، داستانی، بزرگ، هیجانی و احساسی، توجه بیشتری می‌کنند. اخبار با تولید مستمر و پر تعداد این رویدادها، برایمان جایی برای تفکر و اندیشیدن نمی‌گذارد، ما غالباً در برخورد با خبرها، احساسی و بدون روال منطقی تصمیم می‌گیریم، همین موضوع موجب تغییر اولویت‌های ما به شکلی عجیب شده است، مثلاً اخبار روی تمساحی در دریاچه تمرکز می‌کند، این موضوع برای ما مهم می‌شود در حالی که ریزش موهای سرمان برایمان مهم نیست، اینجا باید پرسید: آیا اخبار باعث شدند مغز ما تاب بردارد؟

۲- اخبار قاتل بی‌رحم زمان ماست.

اخبار به سه شکل زمان ما را تلف می‌کند. (۳ دویلی) اول، مدت زمانی که صرف تماشا یا دنبال کردن خبرها از شبکه‌های مجازی می‌کنیم، اگر چه غالباً این زمان‌ها منقطع است، ولی اگر جمعیشان کنیم احتمالاً عدد قابل توجهی خواهند شد، حتی یک ساعت یا دو ساعت در روز! دوم، مدت زمانی که پس از خواندن یا شنیدن خبر، نیاز داریم تا به روال پیش از خواندن آن برگردیم؛ فرض کنید در حال انجام یک محاسبه‌ی ریاضی هستید، آیا می‌توانید بلافاصله بعد از خواندن خبر، به کار خود ادامه دهید؟ غالباً این‌طور نیست و باید دقایقی را برای بازگشت به شرایط ایده‌آل صرف کرد. سوم، مدت زمانی که اخبار، ساعت‌ها و حتی روزها بعد، حواسمان را به خودش پرت می‌کند، بالاخص زمانی که خبری تلخ یا تصویری متمایز دیده باشیم، مثلاً تصویر خبر یک کانگرو که در آتش می‌سوزد، این خبر می‌تواند ساعت‌ها بعد از خوانده شدنش ذهن ما را به خود مشغول کند.

۳- اخبار قاتل امید است. همانطور که بیان شد اخبار امروزه باید توجه ما را بدزدد و برای این کار نیاز دارد احساسات ما را با بزرگ‌نمایی، با فاجعه‌نشان دادن اوضاع و یا بی‌سابقه بودن شرایط برانگیزد، در این حالت ما در قبال این فجایع به سابقه‌ای که اخبار می‌گویند راهی جز انفعال و ناامیدی نخواهیم داشت؛ تحقیقاتی نشان داده غالباً اخباری با بار محتوایی منفی در این زمینه موفق‌ترند(۴ مارک منسن) به جز این‌که ما باید پذیریم در شرایطی هستیم که اوضاع سیاسی، اقتصادی و حتی زیست‌محیطی‌مان خوب نیست ولی دوستان توجه کنید این برای اولین بار در تاریخ نیست، اخبار هیچ‌گاه رویدادهای فاجعه‌بار را در بافت تاریخی برای ما بیان نمی‌کند. اخبار بیش از آن که بر طبیعی بودن فجایع طبیعی تمرکز کند، بر فاجعه بودنش تمرکز می‌کند، پس اگر دوست دارید امید داشته باشید، اخبار را کنار بگذارید.

منابع:

- ۱: برگرفته از مقاله‌ای از الیور برکمن، ترجمه‌ی محمد معاریبان، شماره‌ی پانزدهم فصل نامه‌ی ترجمان
 - ۲: برگرفته از مقاله‌ای از رولف دویلی، ترجمه‌ی میترا دانشور، شماره‌ی پانزدهم فصل نامه‌ی ترجمان
 - ۳: همان
 - ۴: برگرفته از مقاله‌ای از مارک منسن، ترجمه‌ی سمانه پرهیزکاری، شماره‌ی پانزدهم فصل نامه‌ی ترجمان
 - ۵: برگرفته از مقاله‌ای از رولف دویلی، ترجمه‌ی میترا دانشور، شماره‌ی پانزدهم فصل نامه‌ی ترجمان
- توجه: همه‌ی بخش‌های این متن از لحاظ محتوایی به نوعی وامدار مقالات پرونده‌ی ویژه‌ی فصل نامه‌ی ترجمان است که به دلایلی امکان ارجاع دقیق بعضی از بخش‌ها وجود نداشت.

۴- اخبار ما را پهلوان پنبه می‌کند.

با تغییرات رسانه‌ها و ایجاد امکان واکنش و تعامل مخاطب با خبر، رسانه‌ها ما را در توهم نوع دوستی یا کنش اجتماعی فرو می‌برند. (۵ دویلی) برای مثال فرض کنید یک خبر محیط زیستی مبنی بر خشک شدن دریاچه‌ی ارومیه ما را ناراحت می‌کند؛ ما چه می‌کنیم؟ خبر را باز نشر می‌کنیم، خطابه‌های اخلاقی صادر می‌کنیم و یا با عصبانیت نظر می‌دهیم، این در واقع کمکی به رفع مشکل نمی‌کند، بلکه صرفاً باعث توجه بیشتر به خبر می‌شود، دقیقاً همان چیزی که بنگاه‌های خبری با تیتراهای خاص و خبرهای فاجعه‌بار دنبالش هستند، اگر ما واقعا درباره‌ی موضوعی نگران هستیم لازم نیست هفته به هفته خبرهای مرتبط با آن را باز نشر کنیم، می‌توانیم به فعالیت‌هایی که واقعا به رفع آن مشکل کمک می‌کنند بپیوندیم، مطالعه کنیم و به دنبال راه حل باشیم. با وجود امکاناتی که رسانه‌های جدید در دسترس ما قرار داده است، ما خیلی راحت می‌توانیم بیانه‌های پر شور و شرر یا نظرات دور از کینه‌ی خود را پخش کنیم و فکر کنیم کاری کرده‌ایم کارستان، اما در واقع ما تبیل شده‌ایم و در توهم انجام کار هستیم؛ هرچند در بعضی مواقع کارزارهای اینترنتی می‌توانند در کنار باقی فعالیت‌ها روند رفع و رجوع برخی مسائل را سریع‌تر کنند و این متن نقض‌کننده‌ی این موضوع نیست.

۵- اخبار برای سلامت جسمانی ما مضر است.

اخبار موجب فعل و انفعالاتی در بدن می‌شود که دستگاه کناره‌ای بدن را به کار می‌اندازد و همچنین باعث آزاد سازی کورتیزول می‌شود که این اتفاقات موجب این می‌شود که بدن ما خودش را در معرض اضطراب مزمن ببیند که این باعث کمبود رشد، هضم ناقص، اضطراب و آسیب‌پذیری در برابر عفونت‌ها می‌شود؛ سایر اثرات جانبی احتمالی اخبار عبارتند از ترس و پرخاشگری.

نهایتاً بسیار واضح است که ما حتی اگر بخواهیم نمی‌توانیم کاملاً بدون خبر زندگی کنیم، اما می‌توان با در نظر گرفتن نکاتی، استفاده‌ی بهتری از این فضا کرد. مثلاً این‌که در نظر داشته باشیم خبرهایی که واقعا مهم باشند به طریقی به گوش ما می‌رسند پس نباید فکر کنیم با ترک خبر از دنیا عقب هستیم یا این‌که ما آگاهانه و فعلانه و در زمان‌های مشخصی به سراغ اخبار با کیفیت و ترجیحاً تحقیقی که به هدف تحریک احساسات ما نوشته نشده است برویم یا این‌که سعی کنیم روایت‌های خیریمان را از خبرگزاری‌هایی بگیریم که به جای سعی هر چه بیشتر در عصبانی و ناامید کردنمان، سعی در ارائه‌ی راه حل دارند.

چرا دانشجویان، دانشجویان نیستند؟



احمد یوسفی

کارشناسی فلسفه، ۹۳ دبیرفرهنگی اسبق انجمن اسلامی دانشجویان

با یک سوال مطلب را آغاز می‌کنیم و در پی پاسخ آن هستیم. وقتی سیر تحولات دانشگاه را در نظر می‌گیریم، سوالی که به نظر می‌رسد این است که دانشجوی امروزی چرا به فعالیت در تشکل‌های سیاسی کمتر رغبتی دارد؟ البته که این سوال به دنبال سوال دیگری می‌آید که آیا اصلاً دانشجوی امروزی، رغبتی به فعالیت‌های تشکیلاتی دارد یا خیر؟ و از پس مثبت بودن جواب، چرایی چنین مسأله‌ای پدید می‌آید. با همین فرض و پاسخ مثبت به این سوال به چند دلیل از خواهیم پرداخت. اگر نظری به سال‌های اخیر داشته باشیم، متوجه می‌شویم که نگاه‌ها بطوری است که تعداد دانشجویان و تعداد دانشگاه‌ها برای حاکمیت، تبدیل به فضیلت شده‌است و این نگاه پرخطری بوده و هست که خودش را در خیلی از جاها نشان داده‌است. در فرآیند علمی، وقتی این کمیت‌گرایی فضیلت شد، تعداد مقالات می‌شود نماد آن فضیلت؛ هرچند صفحات پر شده باشد از کلمات تکراری و کپی شده از این طرف و آن طرف که نهایتش مشت‌چرند و پزند باشد. و این فضیلت‌های ناپسند، دانشگاه و دانشجو را از مسیر اصلی خودش خارج کرده و بیراهه‌های زیاد دیگری را جلوی پایش قرار داده‌است.

آنچه روشن بوده این است که تشکل‌های سیاسی، معمولا جلودار حرکت‌های مختلفی بوده‌اند که اوقاتی جامعه را همراه خود کرده است و یا خود، همراه جامعه شده است تا جایی که از لرزه هایش، دیوارهای اتاق‌های سیاستمداران در امان مانده‌است. اما امروزه نه رغبتی هست و اگر هم باشد، دیگر شرایطی نیست. نه دانشجو آمیدی به تحرک و پویایی دارد تا بتواند اندک تغییری حاصل کند و اگر هم آمیدی باشد، محاسبه هزینه و فایده آن مانع بزرگی است برای حرکت. پس خمول و خاموش، نهایتاً دل به کارهای دیگر بسته و ضرب المثل معروف میدهد که سری را که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند را با خویش زمره می‌کند. از سوی دیگر سیاست‌بازان را که نظاره می‌کنیم نشان از این دارد که عقلانیت را در آن نشانه‌ای نیست و بیشتر از یک جهت شبیه

لوده‌بازی عده‌ای حمقا است و همتی دیگر هم از قرار بوی نامطوبی است که نشان از کثافت دارد. اندکی هم اگر عقل هست سوسوی چراغی است در میان تاریکی هرچند به قدر خویش، گرماده و روشنی بخش بیش نیست لیکن همین هم کفایت باشد برای اهلش از برای طی طریق.

مهم دیگر که نشان از دلیل بودن دارد، این است که همین حالت رخوت‌گونه‌ی دانشجو و دانشگاه مورد رغبت سیاستمداران است؛ هرچه این جماعت بی‌سروصداتر و سوزن‌گیرش کندتر، آن جماعت اهل قدرت، راضی تر و برایش مطبوع تر و دلش هم واضح و روشن. و همین است که یا به دنبال استفاده از آنان برای امیال خویش هستند و یا اگر باب میل او نبود، پس سرش به گوشه‌ای باشد که کاری به کار کسی نداشته باشد بهتر. تحولات سالهای اخیر نشان از همین دارد که اهل قدرت، همین فضای ساکت را بیشتر دوست داشته و برای آن هم از هیچ تلاشی فرونگذاشته‌است.

در این بین تغییر ذائقه و سلیقه مردم که تحت تاثیر زندگی جدید زیر چتر رسانه‌هاست، هم کم بی‌اثر نبوده‌است در بی‌رمق‌سازی چیزی به نام دانشگاه. این زندگی جدید به گونه‌ای است که افراد طالب سرعت هستند و دل به صورتی برای دیدن نتیجه نمی‌بندد، و همین است که با فشردن دکمه‌ای چنان حسی دارد که انگار دنیا را فتح کرده است و خیابان‌ها برای او باید هورا بکشند. خلاصه مطلب علل و عوامل شاید بسی بیشتر ازین حرف‌ها باشد و این‌ها صرفاً بیان مشاهدات این چند سال حضور است نه بیشتر و دقیق‌ترش باشد برای محققین.



دانشجو؛ دانشجو نقطه ویرگول



صالحه راهزازی
کارشناسی جامعه‌شناسی برق ۹۸

سه میلیون و ششصد و شانزده هزار و صد و چهارده نفر از جامعه ما را قشری پویا و به قول رهبر انقلاب: "مظهر شهامت و سرعت عمل ایران" تشکیل می‌دهند که روزی از تاریخ این سرزمین کهن را در پی اعتراض به دیدار رسمی ریچارد نیکسون، معاون رئیس جمهور وقت ایالات متحده آمریکا و از سرگیری روابط ایران با بریتانیا، با کشته شدن در دانشگاه تهران به نام خود رقم زده‌اند؛ همان کسانی که ما آنها را دانشجوی خطاب می‌کنیم.

واژه دانشجوی و برداشت از آن به‌ویژه در ایران، نیازمند انقلاب و دگرگونی کلی و فکری است. آنچه امروزه در اعتلای فرهنگ آموزشی کشور بدان نیازمندیم، تغییر و یا تفکر در واژه "فارغ التحصیلی" است که متأسفانه تا کنون با برگزاری یک جشن فارغ التحصیلی، سرخوشی کاذبی را بین مخاطبین ایجاد می‌کنند درحالی‌که جامعه‌های پویا و درحال حرکت با جامعه علمی جهان، یک لحظه فراغت را تاب نمی‌آورد و فراغت از تحصیل برای آن بی‌معناست.

آیا با سمبل نقطه ویرگول آشنا هستید؟ این علامت به معنای مبارزه با خودکشی می‌باشد. در یک نوشته، نویسنده زمانی از این علامت استفاده می‌کند که باید جمله مستقل خود را پایان دهد و می‌تواند آن را ادامه ندهد اما تصمیم می‌گیرد نوشته خود را همچنان ادامه دهد. در زندگی نیز، نویسنده شما و زندگی‌تان جملات هستند.

کسانی که این تنو را انجام می‌دهند، می‌خواهند به کسانی که قصد خودکشی دارند یا در دام اعتیاد و افسردگی افتاده‌اند، بگویند زندگی جریان دارد و باید به فکر ادامه این موهبت الهی باشند.

اما دلیل توضیح دادن این سمبل، تنها اشاره به دومین عامل اصلی مرگ در بین جوانان ایرانی است. آمار خودکشی در بین دانشجویان چندان جالب نیست. به طوری که در دوم تیرماه ۹۹، هم‌زمان دو دختر دانشجو، یکی در سیستان و بلوچستان و دیگری در لاهیجان اقدام به خودکشی کردند. این درحالی است که در ۲۸ فروردین یک دانشجوی دکترا در دانشگاه شهید بهشتی با خوردن سیانور و چهار روز بعد یک دانشجوی تربیت معلم همدان در محوطه‌ی دانشگاه جلوی چشمان همه، با سلاح گرم، دست به خودکشی زد. متأسفانه آمار خودکشی‌ها در سال جاری تا کنون به هشت مورد رسیده است. طبق آمارهایی که از افسردگی دانشجویان تهیه شده، افسردگی در میان دانشجویان افزایش پیدا کرده و خودکشی در اوج افسردگی، روند افزایشی داشته است.

اوضاع خودکشی در سایرکشورها نیز چندان جالب نیست. بنابر اعلام مقامات انگلیسی، نرخ خودکشی در بین دانشجویان انگلیسی بالاتر از آمار آن در کل جمعیت جوانان در این گروه سنی، در تمام جهان است و طبق تحقیقاتی که توسط دفتر ملی آمار انگلیس صورت گرفته است، نرخ خودکشی دانشجویان با افزایش ۵۶ درصدی روبه‌رو بوده است.

خبرهای شنیده شده از چین هم، چنگی به دل نمی‌زند. ۲۵ درصد از کل خودکشی‌هایی که در جهان رخ می‌دهد، مربوط به چین است. حتی وزارت علوم و تحقیقات چین براساس آمار وزارت بهداشت کشورش، اعلام کرده است: در حال حاضر مهم‌ترین معضل جامعه چین، افزایش نرخ تلاش به خودکشی و خودکشی دانشجویان است.

هر USA Today در آمریکا هم اوضاع به حدی اسفناک است که طبق گزارش

۱۳ دقیقه یک خودکشی رخ میدهد و چند ماه بعد این گزارش را اصلاح و بیان می‌کنند که خودکشی‌ها فراتر رفته است.

اما به راستی دلیل این خودکشی‌ها درجوامع مدرن و جامعه‌های مثل ایران که برای دانشجوی خود حتی در تقویمش روزی اختصاص میدهد، چیست؟

پاسخ این سوال ناتوانی در حل مشکلات و نقش پررنگ افسردگی است. اگر در ایران به طور ویژه‌تری بررسی کنی، بسیاری از آسیب‌شناسان اجتماعی، براین باور معتقدند که دلایل بالارفتن میزان خودکشی در بین دانشجویان ایرانی؛ افزایش فشارهای اجتماعی است. بعضی نیز به دلیل حساسیت بیش‌تر گروه‌های تحصیل کرده نسبت به محیط اطراف معتقدند که با مشاهده مشکلات نوعی ناکامی در آنها ایجاد می‌شود و همین دلیلی برای خودکشی است هرچند که دانشجوی خودکشی را راه فراری می‌داند برای مشکلات و جای تأسف است که خودکشی در بین دانشجویان علوم پزشکی پیش‌تر است. کشیک‌ها و شیفت‌ها در پزشکی که به معنای ایستادن سرپا بدون وقفه است و جو ایجاد شده در برابر آنها که آینده مبهمی جلوی روی خودشان می‌بینند، در اختلالات روحی آن‌ها بسیار موثر است و بی‌انگیزگی ایجاد شده در میل به خودکشی آن‌ها موثر است.

حتی نظارت چندان درستی بر پزشکان و دانشجویان علوم پزشکی نیست، زیرا شنیده شده که دانشجوی پزشکی در آزمون غربال‌گری جزو افراد با خطر بالا تعیین شده و حتی به علت افسردگی تحت درمان بوده است اما هیچ اقدامی از طرف مسئولین دانشگاه نشده است.

خوب است این راهم متذکر شویم که در یکی دو سال اخیر دخترانی پایان زندگی آن‌ها با خودکشی رقم خورد؛ بعد از یک درگیری با کمیته انضباطی یا حراست و یا پلیس‌های امنیتی در خیابان اتفاق افتاده است که دقیقاً یکی از عوامل زمینه‌ساز خودکشی، مشکلات فرهنگی و اجتماعی است.

اما خیلی از مشکلات داخلی کشور با اعتماد بر نسل جوان و مهیا ساختن امکانات برای آن‌ها حل می‌شود، به گونه‌ای که کمتر شاهد این وقایع دل‌خراش در بین دانشجویان خواهیم بود که یکی از راه‌حل‌های آن، کنترل واردات بیش از اندازه‌ای است که حتی به تنها کارخانه تولید چرم خاورمیانه رحم نکرد و آن را تعطیل کرد و یا اگر از تعطیلی و ورشکستگی کارخانه‌هایی جلوگیری کنیم که در دولت یازدهم بیش از نیمی از آن‌ها تعطیل یا به صورت نیمه تعطیل و با حداقل ظرفیت تولید به حیات خود ادامه می‌دهند، این مشکلات برطرف می‌شوند.

<https://www.mehrnews.com/news/۲۵۸۲۴۱۹/>

<https://www.eghtesadonline.com>

<https://vista.ir/m/a/altse>

<https://www.khabaronline.ir/news/۸۳۲۲۲۴۵/>



جنبش دانشجویی؛ از حرف تا عمل

تعطیلی کلاس‌ها و برگزاری مجازی آن‌ها باعث شد جنبش دانشجویی نیز در سال ۱۳۹۹ به کمترین سطح از فعالیت برسد. فعالیت‌های دانشجویی به فعالیت‌های میدانی و حضور دانشجویان در فضاهای دانشگاهی کره خورده‌است و بدون این‌ها، جنبش چندان به چشم نمی‌آید. البته سیاست در همه‌جای دنیا تحت تأثیر بحران کرونا در رکود نسبی به سر می‌برد و ایران هم از این قضیه مستثنی نیست؛ اما می‌توان گفت که تأثیر منفی آن، به‌طور نسبی بر جنبش دانشجویی ایران بیشتر بوده‌است.

این در حالی است که فعالیت‌های دانشجویی در اواخر سال ۱۳۹۸، وارد یک دوره رشد و رونق کم‌دامنه شده بود و انتظار می‌رفت در سال ۹۹ گسترش پیدا کند، اما کووید ۱۹ اجازه نداد تا این روند محقق شود.

جنبش دانشجویی ایران، بعد از یک دوره رکود، در نیمه دوم سال ۱۳۹۰ به فعالیت‌های جنبشی بازگشت و آرام‌آرام به سنت تاریخی خود توجه کرد و در جایگاهی قرار گرفت که از آن انتظار می‌رفت. البته شرایط فعالیت دانشجویی با ادوار گذشته تفاوت‌های اساسی پیدا کرده و در نتیجه، کیفیت کنش‌های دانشجویی و انتظارات از آن را دگرگون ساخته‌است.

شاید بتوان اولین فعالیت‌های منتسب به جنبش‌های دانشجویی را به فعالیت‌های دانشجویان محصل در اروپا در دوره رضا شاه دانست. بدین ترتیب، جنبش دانشجویی ایران در دهه دهم حیات خود قرار دارد که به صورت مستمر و توأم با فراز و نشیب، فعالیت کرده‌است. وجه مشترک این فعالیت‌ها، به دلیل فضای بسته سیاسی و ممانعت از شکل‌گیری ساختار سیاسی متکی به احزاب سیاسی فراقیر و مستقل و آزاد، پر کردن خلأ نیروی سیاسی- اجتماعی تحول‌ساز در عرصه عمومی ایران بوده‌است.

کار ویژه جنبش دانشجویی، سیاست موقت بوده‌است تا به قول استاد پویان، موتور کوچک دانشگاه، موتور بزرگ جامعه را به حرکت در بیاورد.



سید محمدصالح قانباری راد کارشناسی مهندسی عمران ۹۸

بی‌رغبتی

دانشجویان به مسائل کشور

یکی از مشکلات جامعه امروز، کم‌رنگ شدن حضور دانشجویان در عرصه سیاسی و اجتماعی و دخالت نکردن آنها در مسائل مهم جامعه است. پرسشی در این حیطه شکل می‌گیرد که چرا دانشجویان با وجود توسعه علم و فناوری و دسترسی بیشتر به امکانات و رسانه‌ها نسبت به دهه‌های ۷۰ و ۸۰، نقش کم‌رنگ‌تری در اجتماع دارند و به هیچ‌گونه فعالیت سیاسی و اجتماعی تن نمی‌دهند؟ برای پاسخ به این پرسش ابتدا باید به پرسش دیگری بپردازیم:

منظور از سیاسی و اجتماعی بودن دانشجو چیست؟

سیاسی و اجتماعی بودن دانشجو به این معناست که دانشجو تنها به بعد فردی و شخصی خود توجه نکند؛ بلکه زمانی را برای امور اجتماعی در نظر بگیرد. او باید نسبت به مسائل اجتماعی و سیاسی کشور واکنش نشان دهد و نه تنها در حوزه دانشگاهی خود، بلکه در عرصه اجتماع هم باید به رسالت خود پایبند باشد، در ارتباط با مسائل روز فعالیت کند و اقداماتی در این خصوص برای آگاه‌سازی مردم انجام دهد.

ویژه



محدثه رعنائی علوم سیاسی ۹۸

حال به پرسش ابتدایی متن پاسخ می‌دهیم که چرا دانشجویان نسبت به فعالیت سیاسی و اجتماعی رغبت و میلی ندارند؟

دلایل گوناگونی برای پاسخ به این سوال وجود دارد از جمله آنها می‌توان به سیاست‌های نادرست دولت برای جذب دانشجویان اشاره کرد که طی دوره‌های گذشته باعث بی‌رمق شدن دانشجویان به فعالیت سیاسی شده‌است. همچنین رشد افولی سواد سیاسی دانشجویان هم مد نظر است. از طرفی دیگر دانشگاه‌ها زمینه فعالیت سیاسی و اجتماعی دانشجویان را فراهم نمیکنند؛ در نتیجه انفعال سیاسی به وجود می‌آید و به همین دلیل است که دانشجویان خواسته‌های خود را در حوزه‌های دیگر مثل هنر و عرفان جستجو می‌کند.

یکی دیگر از عوامل تأثیرگذار در بی‌میلی دانشجویان به مسائل جامعه، ترس آنها ازعاقبت فعالیت سیاسی خود است. آنها کنش اجتماعی و سیاسی و فعالیت در احزاب را وابسته به جناح بندی می‌دانند؛ در نتیجه از عاقبت و پایان کار خود واهمه دارند؛ بنابراین دولت باید به دانشجویان اطمینان دهد که در صورت هرگونه فعالیت سیاسی و اجتماعی به آنها آسیب جانی و مالی نرسد.

از عوامل مهم دیگری که میتوان در کاهش رغبت دانشجویان نام برد، ضعف در حس مسئولیت پذیری دانشجویان و یا نا آگاهی آنان نسبت به وظایف و مسئولیت های خود است که از تربیت خانوادگی و آموزشی شان نشئت میگیرد. سرخوردگی اجتماعی، تحت تأثیر قرارگرفتن و حرکت در مسیر جو جامعه از دیگر موارد تأثیرگذار است.

حرف آخر:

با نگاهی گذرا به تاریخ کنش‌های سیاسی و اجتماعی دانشجویان، پی می‌بریم که در دو دهه گذشته به دلیل سیاست‌های نادرست دولت و دانشگاه‌ها و فقدان شرایط مناسب برای فعالیت سیاسی و اجتماعی، روند این فعالیت‌ها و کنش‌ها افولی بوده‌است. در کنار آن، امروزه بسیاری از دانشجویان در سرتاسر کشور، خواستار فعالیت اجتماعی و سیاسی هستند اما نیازمند امکاناتی اند تا بتوانند با کنش خود به آگاه‌سازی مردم بپردازند و از مسئولین می‌خواهند که به خواسته‌های آنها رسیدگی کنند.



کوچ اندیشه‌های گران بها

مغزها می‌روند! (بخوانید می‌پراندشان یا می‌برندشان!)

نخبگان یا اصطلاحاً مغزها، اثرات محسوسی در تولید علم، هنر و فناوری کشور دارند؛ بنابراین نه تنها برگزیدگان المپیادهای علمی و اعضای هیئت علمی دانشگاه‌ها، بلکه شخصیت‌های برجسته اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، آفرینندگان آثار ارزنده ادبی و هنری نیز در زمره نخبگان قرار می‌گیرند.

شاید بتوان گفت پدیده اجتماعی فرار مغزها در دوره قاجار، عصر مشروطه و قبل آن، به تدریج در لایه‌های بنیادین جامعه و به ویژه نخبگان، تثبیت شد و در اواخر دهه ۸۰ شمسی متأثر از جریانات کشور، تشدید شد.

با این حال، با بررسی سایت‌ها و منابع رسمی نیز به نظر می‌رسد آمارهای دقیق و درست از مهاجرت نخبگان ایرانی وجود ندارد. آمارهای موسسه گالوپ، مربوط به سال ۲۰۱۶، تنها منبع مورد ارجاع و قابل اتکای آمارهای مهاجرتی است. لذا بدون دسترسی به آمارهای دقیق و موثق، نمی‌توان برای این معضل برنامه‌ریزی درستی انجام‌داد بلکه فقط می‌توان وجود آن را تأیید کرد و شرایط بحرانی یا غیر بحرانی آن، امکان سنجش دقیق ندارد. چرا می‌روند؟

احتمالاً برجسته‌ترین دلیلی که به ذهنتان خطور می‌کند، شرایط اقتصادی کشور باشد اما می‌توان گفت عدم شایسته‌سالاری، اصلی‌ترین انگیزه مهاجرت نخبگان است.

واگذاری مشاغل بر اساس رابطه(بند پ)، بروکراسی و انحصاری شدن مشاغل، اعطای سمت به افراد فاقد صلاحیت یا عدم تطابق شغل با تخصص و رشته افراد از مصادیق آن به شمار می‌رود.



زهرا آغاییه حقوق اسلامی ۹۸

یکی دیگر از عوامل، عدم تطابق دانشگاه‌ها با معیارهای جهانی و بین‌المللی است. گویا رویکرد آموزشی معیوب و ناکارآمد آموزش و پرورش، به دانشگاه نیز سرایت کرده‌است و کیفیت، فدای کمیت می‌شود. (در ایران ۲۶۴۰، یعنی ۵ برابر کشورهای پیشرفته، دانشگاه وجود دارد.) اینجاست که در نهایت، در بدنه اداری ایران، نخبگان جایگاهی حقیقی خود را ندارند و فارغ‌التحصیلان رشته‌های غیر مرتبط به آسانی جذب می‌شوند.

علت یا معلول؟ بی‌توجهی و عدم درک اهمیت علم و اندیشه، سبب محبوبیت اشخاص کم‌سواد و فاقد فضل و هنر در جامعه شده‌است. پیش از فوت ریاضی‌دان نخبه، مریم میرزاخانی، یا دانشمند بزرگ هسته‌ای، شهید محسن فخری زاده، کمتر کسی چنین شخصیت‌های فاخر را می‌شناخت اما همه به ویژه قشر جوان، با کاربر مجازی به نام سحر تیر یا فلان شاخ مجازی آشنا بودند. البته سلبریتی‌سازی رسانه‌های داخلی و خارجی از خوانندگان، بازیگران و ورزشکاران ... و به حاشیه راندن اندیشمندان و چهره‌های برگزیده علمی نیز در این امر دخیل بوده‌است.

با توجه به وضعیت موجود و خسارت‌های کلان فرار مغزها بر کشور، باید برای پیشگیری و مقابله با این ضرر، اقدامات جدی صورت گیرد.با این حال، نباید تنها به مسئولین چشم امید داشت؛ بلکه نیاز است نخبگان پس از توانمندی در محیط‌های علمی برجسته، به کشور بازگردند و با دغدغه‌مندی در زمینه رشد و توسعه علمی کشور، نبوغ فکری خود را در این راستا قرار دهند. بسا که با بجاآوردن رسالت علمی خود، به این چرخه معیوب پایان دهند و راه گشای پیشرفت نسل‌های آینده شوند.

روزنامه ابتکار

کاغذ بازی

خبرگزاری ایسنا بنا بر گزارش وزارت علوم، تحقیقات و فناوری

اما در شرایط امروز که در توده‌های جامعه، آن شور و شوق سیاسی-اجتماعی دیگر به چشم نمی‌آید، نقش جنبش‌های دانشجویی پررنگ‌تر شده است.

در این چارچوب، تجربه فعالیت‌های دانشجویی در دهه پنجاه که خارج از مشی چریکی (مسلحانه) در حوزه غیررسمی فعالیت می‌کردند، می‌تواند الگوی مناسبی باشد که در شرایط کنونی بازآفرینی شود.

فضای کنونی ایران که به‌زودی وارد قرن پانزده هجری شمسی می‌شود، از اساس، متفاوت با دهه پنجاه است و باید این تفاوت را در نظر گرفت اما بی‌شباهت هم نیست. جنبش دانشجویی همچنین جایگاه مناسبی در بین نیروهای جامعه مدنی چون کارگران، زنان، نویسندگان، و اهالی رسانه داشته و به لحاظ تاریخی حلقه وصل آن‌ها نیز بوده‌است.

این اتفاق به خودی خود نمی‌افتد؛ بلکه نیازمند تصمیم و اراده در بین فعالان دانشجویی در گام نخست و ایجاد آمادگی و توان لازم در گام بعدی است.

جنبش دانشجویی در تاریخ معاصر ایران بیش از تمامی گروه‌های سیاسی، کنشگر و کادر سیاسی تربیت کرده است. تقریباً بدنه اصلی اکثر گروه‌های سیاسی داخل و بیرون جمهوری اسلامی را کسانی تشکیل می‌دهند که در سطوح متفاوت، سابقه فعالیت دانشجویی داشته‌اند.

فعالان دانشجویی با بهره‌گیری مناسب از مبانی نظری قادرند به رشد سیاسی توده‌های جامعه کمک کنند.

به‌رغم همه تغییرات جنبش دانشجویی و به‌رغم همه‌ی صدماتی که به آن وارد شده‌است و این حقیقت که این جنبش با

روزهای اوج خود فاصله زیادی دارد، هنوز دانشگاه در ایران، کانون اصلی دگرگونی‌های سیاسی است.

مصاحبه

مکتب

این یک مصاحبه اختصاصی با ترمک های بزرگوار است



فاطمه رسولی

دبیر سابق واحد تشکیلات انجمن اسلامی

- ۱- خاطره انگیزترین اتفاقی که در دوران قبل کنکور برات افتاد چی بود؟! عقب افتادن کنکور و...
- ۲- ایده‌الت از رشته و دانشگاهی که می خواستی قبول بشی چی بود؟! الان رشته ات چیه؟ و وقتی فهمیدی فردوسی قبول شدی چه حسی داشتی؟! الان که به مدت گذشته چی؟!
- ۳- چقدر از هم کلاسی‌ها تو می شناسی؟ چه جوری باهاشون ارتباط گرفتی؟ اکیبتون شکل گرفته؟! از رابطه دخترا و پسرا کلاستون هم بگو....
- ۴- به نظرت تو فضای مجازی چه کارای باحالی می‌شه انجام داد که حضوری نمی شد؟ خلاف سنگینت تو دوران مجازی روهم بگو.....

در نزدیکی های سالگرد کرونا و قرنطینه شدن هر کدام از ما با کرونا زندگی جدید و منحصر به فردی رو تجربه کردیم. در این میان ورودی‌های ۹۹ هم، وارد دانشگاه شدند البته وارد گروه های مجازی به اسم «دانشگاه فردوسی مشهد». تصمیم گرفتیم سراغ چند نفر از این دانشجویهای نوورود برویم و سوالاتی از تجربیات آنها از دانشگاه مجازی و کنکور کرونایی بپرسیم. دانشجویهایی که تجربیاتشون با دانشجویهای دیگه متفاوت و اون شور و شوق دانشگاه حضوری و کنار هم بودن‌ها رو ندیدند و از همه دانشگاه، چند صفحه وب نصیحتان شده است. با چند نفرشون هم کلام شدیم تا با حال و هوای این روزهاشون بیشتر آشنا بشیم و از مواجهه شون با مدل جدید دانشگاه بپرسیم.



سید محمد حسین حسینی
کارشناسی حقوق، ۹۹

۱- احساس خیلی خوبی داشتم به‌خاطر اینکه از برتری این دانشگاه نسبت به اکثر دانشگاه های کشور خبر داشتم و از امکاناتی که در دانشگاه وجود داره مطلع بودم؛ چه امکانات تحصیلی، و چه امکانات فرهنگی، ورزشی و... ولی خودم در ابتدا دوست داشتم دانشگاه علوم قضایی یا حقوق های تهران قبول شم که نشد.

بعد از مدت تقریباً یک ماه خیلی خوشحالم که این دانشگاه را انتخاب کردم، چون تمام اساتید فهیم هستند و هم‌چنین از حس شوخ طبعی برای پیشبرد دروسشان استفاده می‌کنن و هم‌چنین اطلاعاتی را که دارند به زیبایی و با مثال های متعدد به ما انتقال می‌دهند. حتی در اولین روزی که کلاس داشتم از طرف دانشگاه علوم قضایی به بنده زنگ زدن تا برای مصاحبه برم و رفتم و قبول هم شدم اما حقوق فردوسی رو ترجیح دادم.

۲- تو کلاس تقریباً ۴۰ نفری مون، میشه گفت همه ی بچه ها منو میشناسن. به علت ارتباط زیاد با اساتید و هم‌چنین با دانشجویها؛ کاملاً من رو می‌شناسن؛ به‌خصوص اینکه ادمن کانال جزوات کلاس خودمون هستیم. خودم تقریباً با ۱۰ نفر از بچه ها که بیشتر در تلگرام فعالیت دارند آشنایی بیشتری دارم و خوشبختانه با پسرها رفاقت خوبی پیدا کردم ولی هنوز نشده که باهم بریم بیرون. ارتباط خانوم‌ها و آقایون هم باهم دیگه خوبه و حرمت‌ها حفظ میشه، سعی می‌کنیم مثل یک خانواده باشیم.

۳- تجربه‌ی باحالی که میشه انجام داد اینه که با لباس تو خونه‌ای بشینی پشت سیستم و به صحبت‌های استاد گوش بدی یا اگر ساعت ۸ صبح کلاس داری، پنج دقیقه موندن به شروع کلاس، از خواب بیدار میشی، یا اینکه اگه سوالی ازت پرسیده شد و بلد نبودی میتونی بگی اس.تاد.ص.داتون. قطع.وص.ل میشه همینطوری ادامه بدی که استاد از پرسشش پشیمون بشه. خلاف سنگینم اینکه وسط کلاس خوابیدم.

۴- اتفاق خیلی خفنی در دوران قبل کنکور نداشتم اما همین که کنکور عقب افتاد برای من خیلی خوب بود خداروشکر و تونستم مطالب بیشتری رو بخونم.

دانشجوی خسته



۱- قبل کنکور ما (به‌خاطر کرونا و دانستنا‌ای تویق و...) یه دوران جهنمی بود که هنوز میشه کابوشو دید. -۱-
۲- رشته‌ی ایده‌آلم مثل ۹۰ درصد دانش آموزهای رشته تجربی، پزشکی بود و این رشته زیست سلولی‌ملکولی که الان قبول شدم الویت دومم بود. می‌دونستم فردوسی قبول می‌شم، زیست‌مولکولی رشته ای نبود که براش برنامه ریخته باشم بیشتر فقط گیج و سردرگم بودم

۳- هم کلاسی‌هامو خیلی نمی‌شناسم، کلا ساخته برام بتونم با آدمایی که نمی‌بینمشون ارتباط بگیرم، پس تا حضوری شدن دانشگاه‌ها نظری ندارم. رابطه دخترا و پسرا هم، اوکیه خداروشکر؛ چون مجازیه آمار کراش های ترمکی فعلاً صفره ولی در مجموع بچه ها خیلی هوای همو دارن و باهم خوبن.

۴- فکر کنم بزرگترین ویژگی مثبت آموزش مجازی، امکان تقلب تو امتحان باشه؛ شیر کردن تکالیفم هست ولی این مورد رو قیلشم میشده احتمالاً. اگه همین تقلب مجازی اونم خیلی پیش پا افتاده، خلاف سنگین محسوب میشه، آره؛ یعنی هنوز فرصت برای خلاف سنگین نداشتم انشالله قسمت شه در آینده یک چیز ابرومند بگم:)))

زهرا حسینیان کامرود



کارشناسی مهندسی ژنتیک، ۹۹

۱- توی دوران دبیرستان با دوستانم خیلیییی کارا کردیم. کلاس شورو مدرسه بودیم واما یه خاطره از سال کنکور، برامون یک دبیر شیمی آورده بودن که اختلاف سنیشون با ما شاید ۷ یا ۸ سال بود، بعضی اخلاق‌های خاص و آزاردهنده داشتند. ازهمون اول خیلیییی از بچه ها برای اینکه حال ایشون رو بگیرن نقشه می کشیدن. تا اینکه بالاخره روز موعود فرارسید. با چسب ماتیککی یکی از بچه‌ها روی سندلیشون رو پُر چسب کرد. اومدن و یک راست نشستن روی صندلی، کلاس داشت منفجر می‌شد ولی انگار دبیر شیمی همه چیز رو به فال نیک گرفته بود. وقتی می‌خواستن پاشن، صندلی بهشون چسبیده بود، طفلی گریش گرفته بود. بعد ما موندیم و مدیر مدرسه...

۲- اولین کسی که متوجه خبر اعلام نتایج شد برادرم بود. گفت: یک اتفاقی افتاده، گفتیم: نتایج. گفت: آره. خندم گرفته بود زیاد. خلاصه شماره داوطلبی رو زد و نتایج اومد(البته من نتایج رو ندیدم منتظر بودم بینه بهم بگه)

همون طور که چشمش به گوشیش بود شروع به حرف زدن کرد؛ دوست داری کجا باشه؟ با سر گفتم نمیدونم(ولی دوست داشتم مشهد باشه. خیلی خیلی خیلی زیاد) {گفت: «خراسان، مشهد، دانشگاه فردوسی، مهندسی ژنتیک»
تا گفت مشهد، دیگه حرفاشو نمی‌شنیدم. فقط داشتم گریه می‌کردم. ازم خواست تا به خانواده هیچی در اینباره نگم و خودشم رفت شیرینی بگیره. همون طور که داشت شیرینی دورمی‌داد، گفت: بخورید که این شیرینی خوردن داره، یک دانشجوی جدید داریم.

همه خوشحال بودن ولی برادرم شادیش حد نداشت حتی تونمازش هم، داشت از خوشحالی گریه می‌کرد و مدام از خدا تشکر می‌کرد. خودمم خوشحال بودم از اینکه میرم مشهد. الان دانشجوی رشته مهندسی ژنتیکم. رشته ای که ایده‌آلم نبود و فکر نمی‌کردم یه روز دانشجوی این رشته باشم ولی خیلی دوستش دارم.

۳- شناختمون هم خیلی سطحیه در حد اسم و سن؛ زیاد صمیمی نیستیم و ارتباطمون از طریق گروه کلاسونه. اهل تقلب نیستیم ولی توی درس‌ها، خیلی همکاری داریم. روابط بین دخترا و پسرا توی کلاسمون استاندارد و درسته و تا حالا به مشکل خاصی برخوردیم.

۴- به صورت مجازی قطعاً خیلی کارا می‌شه کرد ولی جذاب نیستن. مثلاً اگه بخوای تقلب کنی بهت نمی‌چسبه، اصلاً همه شیرینی تقلب به اینه که استاد مچتو بگیره.



مریم سادات مجتهد سیستانی
کارشناسی شیمی کاربردی، ۹۹

- اتفاق خفنی برام نیوفتاده و سعی بر این داریم که خانوادگی به حرف حضرت آقا گوش کنیم و در قرنطینه خانگی بمونیم و رعایت کنیم. من فقط از عقب افتادن کنکور حرص می‌خوردم.

۲- من از اول که اومدم رشته تجربی، داروسازی می‌خواستم تا پارسال کنکور دادم و نتیجه اش اومد. بعد از اون هم گفتم می‌خوام دوباره کنکور بدم برای دارو و دوست داشتم شهید بهشتی قبول بشم چون دوست صمیمیم قبول شده بود ولی درواقع برای دبیری شیمی دانشگاه فرهنگیان موندم. اما بعد نتیجه کنکور دوم که به مصاحبه دانشگاه فرهنگیان دعوت نشدم خیلی خورد توی برم، وقتی دیدم شیمی کاربردی آوردم و با ادامه تحصیل این رشته تا دکتری میشه داروسازی رفت واقعا خوشحال شدم. الان یک هفته است که شبیه لاستیکی هستم که پنچر شده چون اساتید دارن تمام سعی شون رو می‌کنن تا ۶ هفته ای که ما دیرتر دانشجو شدیم رو با کلاس های فوق العاده، جبران کنند و این واقعا ما رو تحت فشار قرار داده. شاید بعداً استخاره بگیرم و خوب بیاد، برم دوباره کنکور بدم برای همون دبیری شیمی...

۳- از علایق و خانواده و سن و قیافه و فاز فکری هم، تقریباً بی‌خبریم ولی توی گروه گپ کده، با موضوع درس چت می‌کنیم تقریباً. اکیمون تشکیل شده ولی فقط در حد تلگرامیم و امروز دو سه نفری تونست تقلب کنن و تمرین‌ها روهم، تا حدودی share می‌کنیم. رابطه تقریباً ۱۰-

۱۵ نفرشون که سه تا پسر توشون هست خیلی صمیمی شده ولی همچنان برای من احترام قائل هستند و خانم مجتهد خطاب می‌کنن ولی سر کلاس ها عادی رفتار می‌کنند و توی گروه گپ بعضاً شوخی‌های نامناسب با هم می‌کنن.

۴- خب من با یک سری آدم هستم که هیچی ازشون نمی‌دونم؛ فقط دوستم منو عضو گروه‌هاشون کرد، مستند نگاه می‌کنیم بعد قرار می‌زاریم همه میایم تحلیل اش می‌کنیم یا یک گروه دیگه برای انتخابات محتوا تهیه می‌کنیم (کلیپ و پوستر و...) کلا چون مجازی درس می‌خونیم و قتمون آزاد تره و وقت این مباحثی‌ها رو بیشتر داریم.

خلاف سنگینم در حد تقلب خیلی جزئی و تقریباً غیر موثر توی امتحان بوده و تایپ اسم اساتید بدون شاخص استاد(قبل از فامیلی شون) توی گروه کمون.

ویژه



سید ابوالفضل جوادی

کارشناسی مدیریت دولتی، ۹۹

۱- اتفاق خفن توی دوران قبل کنکور، یک عمل سرپایی انجام دادم که ۲ هفته از درس عقب موندم و به‌نظرم بدترین اتفاق توی دوران قبل کنکورم بود.

۲- ایده‌آل من درواقع قبول شدن در دانشگاه فرهنگیان در پردیس شهید بهشتی مشهد بود که قبول نشدم. در حال حاضر رشته مدیریت دولتی می‌خونم و خیلی خوشحالم که در دانشگاه فردوسی مشهد قبول شدم.

۳- خب نه خیلی نمی‌شناسم و فقط در حد اسم از طریق فضای مجازی. با یکی از هم‌کلاسی‌ها که هم‌استانی هستیم، ارتباط هم از طریق فضای مجازی در حد سلام و احوال پرسی هست، ولی ارتباط رو در رو نداشتم، با هیچ کس حضوری صحبت نکردم.

۴- می‌توان با آن در سر کلاس به راحتی حاضر شد در حالی که حضوری چنین شرایطی فراهم نیست و مشکلات وجود دارد از جمله اینکه بنده خودم ساکن یکی از شهرستان‌های خراسان جنوبی هستم و حدود ۷ ساعت برای شرکت در کلاسهای حضوری، از شهرستان ما تا مشهد، راه هست.

پنجر شدگان



مریم سادات مجتهد سیستانی

کارشناسی شیمی کاربردی ، ۹۹

فقط و فقط منتظر بودیم کنکور بدهیم تا تفریحات و سرگرمی‌ها و علایقمان را انجام دهیم که بزرگان لطف می‌کردند هر روز یک تاریخ عقب تر از تاریخ قبلی برای کنکور اعلام می‌کردند تا بالاخره کنکور را دادیم و حالا منتظر باش تا اول آبان....

اول آبان که دیدیم دانشگاه فردوسی قبول شدیم، اون هم روزانه، از خوشحالی مثل ذرت در حال بو دادن تو ماهیتابه، بالا و پایین می‌پریدیم و از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجیدیم.

در عرض کمتر از یک هفته دانشگاه شروع شد.... چشمتان روز بد نبیند...

از همان جلسه اول، گروه‌های تلگرامی درس‌ها ایجاد شد. ماهنگی کلاس‌های جبرانی همانا و سیل مطالب تدریس شده و تکالیف تحویلی و امتحانات با فاصله کم و کمتر همانا....

ما دانشگاه را با روزی حداقل یک کلاس و حداکثر ۳ کلاس شروع کردیم با پنج شنبه و جمعه تعطیل؛ کلا ۴ واحد....

الان داریم دانشگاه را با روزی حداقل ۳ کلاس یا پنج شنبه‌ای متشکل از ۳-۴ کلاس جبرانی و جمعه‌هایی شامل امتحان‌هایی با نمرات به شدت درخشان سپری می‌کنیم.روزی تقریبا ۲ تا تکلیف شامل ۱ الی ۳ سوال یا بیشتر تحویل می‌دهیم.

هفته‌ای ۲ تا امتحان برگزار می‌شود توسط استادی که اصلا شناختی از طرز تصحیح کردن و نمره دادن شخص شخیصشون نداریم.

کتاب‌ها و جزوات، همه را به صورت الکترونیکی داریم.

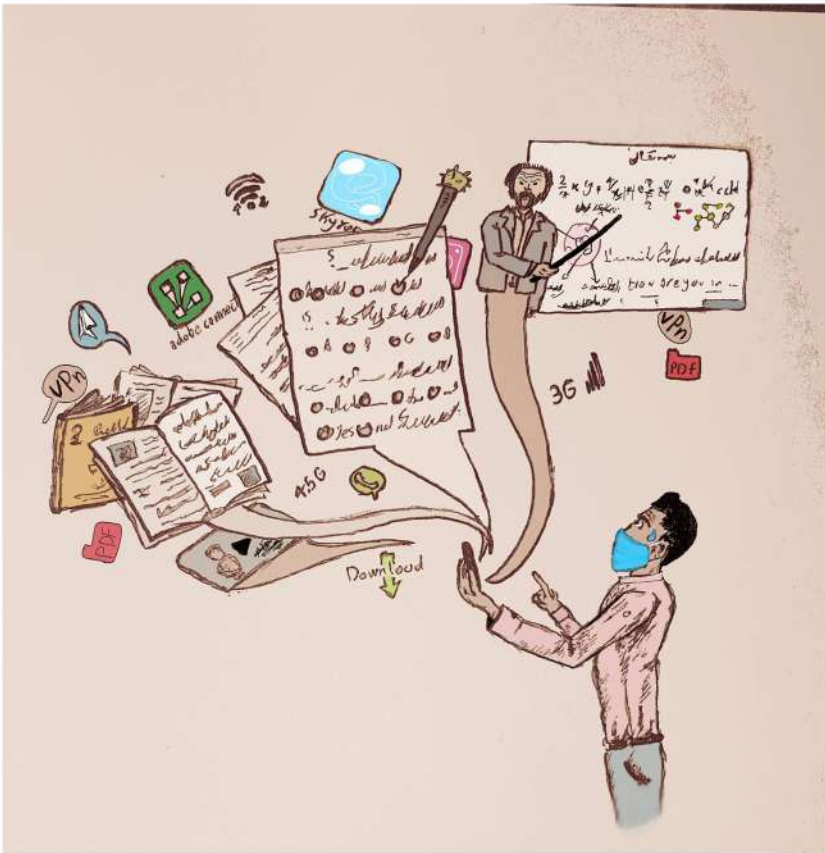
و اینها همه در حالیت که خانواده در قرنطینه باهم خوش و خرم استراحت می‌کنند و در فضای مجازی گیف و استیکر و دعای خیر برای بازماندگان از کرونا ارسال می‌کنند و پیام تسلیت برای خانواده درگذشتگان ...

و چه کلاس هایی که صدای استاد را، در حد یک اپسیلون، واضح نشنیدیم و بهایی به اعتراض‌های ما داده نشد تا امتحان؛ که خودمان، بهایش را پرداختیم.

از آیین ورود دانشجویان نوورود(که بعد از یک هفته شروع شدن کلاس‌ها برگزارشد) و از مراسم روز دانشجو که برایتان نکویم....

چشن یا همان آیین ورود دانشجویان نوورود، به صورت لایو اینستاگرام همزمان با کلاس ریاضی عمومی برگزارشد. من رفتم تا یک نگاهی بندازم و ببینم اولین جشن دانشجویی عمرم چه طور است. دیدم هیچ کس نیست؛ یک نفری که معلوم نبود کی هست(مقابل دوربین نبودند) به شدت رسمی، در حال تقدیر و تشکر از جناب آقای دکتر..... که محفلشان را منور کرده بودند، بود و بطور کلی ۲۸ نفر بیشتر لایو را نگاه نمی‌کردند.

“اندر خم تحصیل مجازی”



ت/ف/ک/ای/ای/ک/ای/ف/ج/ن/س/ی/ت/ی جنسیتی تا هیاهوی جنسیتی



محیا جعفری

کارشناسی حقوق ، ۹۸

این روزها در فضای مجازی از جانب زنان و دختران شاهد پیام‌هایی هستیم که عقیده دارند در ایران تبعیض جنسیتی در موقعیت‌های مختلف اتفاق افتاده‌است. اما این تبعیض جنسیتی زمانی یهاهو ایجاد کرد که نتایج کنکورسراسری اعلام شد و عده زیادی معتقدند باید تبعیض‌جنسیتی را هم رده سهمیه‌های مختلف برای ورود به دانشگاه دانست. البته این تبعض‌جنسیتی توانسته در دیگر لایه‌های مختلف جامعه نفوذ کند و ما این روزها شاهد اخبار اتفاقات تلخ و ناگواری هستیم که به صورت وحشت‌ناک یا حتی وحشیانه برای دختران و زنان ما پیش آمده‌است.

ریشه تفکیک جنسیتی در ایران

سابقه تفکیک جنسیتی در ایران به سال‌های خیلی دور بازمی‌گردد که مسیر پرپیچ و خمی را تا به امروز طی کرده و نهایتا پس از انقلاب ۱۳۵۷ تفکیک بین زنان و مردان در فضای عمومی جامعه پررنگ‌تر از قبل شد. تفکیک جنسیتی در فضاهای مختلف جامعه اتفاق افتاد که حتی در بعضی از مکان‌ها تابلو ورود آقایان ممنوع را مشاهده می‌کنیم اما در حال حاضر فقط در دانشگاه است که این تفکیک جنسیتی اتفاق نیفتاده است. در چندسال اخیر آمار قبول‌شدگان دختران و پسران تفاوت زیادی دارد که تعجب خیلی‌ها را برانگیخته و بسیاری از جامعه‌شناسان و دیگر افراد این موضوع از جهت‌های گوناگون بررسی و نقد کرده‌اند که در نتیجه موضوع تبعیض‌جنسیتی به عوامل متعددی بستگی دارد.

تبعیض‌جنسیتی و مغایرت با قانون‌اساسی

در دو اصل ۱۹ و ۲۰ قانون اساسی بر این موضوع تاکید شده که مواردی مانند نژاد، رنگ‌پوست و غیره باعث ایجاد تفاوت و تبعیض میان مردم ایران نمی‌شود و در اصل ۲۰ بر موضوع تساوی حقوق زنان و مردان تاکید ویژه‌ای شده‌است. اما با توجه به قانون‌اساسی و از لحاظ قواعد شرعی، هرگونه تبعیض در ورود به دانشگاه یا حتی انحصار بعضی از رشته‌های علمی به دست مردان یا زنان با قانون اساسی مغایرت دارد و غیرقابل توجیه است. اما آنچه که اهمیت دارد این است که آیا در عمل هم به دو اصل ۱۹ و ۲۰ توجهی می‌شود یا همه چیز به صورت قانونی و عدالتمندانه پیش می‌رود؟ آمار و نتایج به ما یک اعداد و ارقامی نشان می‌دهند اما فارغ‌التحصیلان دانشگاه و دانشجویان حرف‌های دیگری برای گفتن دارند.

به موجب ماده ۵۷۰ قانون مجازات اسلامی محدود کردن آزادی‌های مردم و محروم کردن آنان از حقوقی که به موجب قانون اساسی برای آنان مقرر شده است، جرم محسوب می‌شود و مجازات دارد. اگر بپذیریم که عدم تبعیض جنسیتی از حقوق مقرر در قانون‌اساسی است و که گمان می‌رود نمی‌توانیم این موضوع را بپذیریم، آنگاه تبعیض بین زن و مرد در مواردی که در شرع تصریحی ندارد، جرم محسوب خواهدشد و کس یا کسانی که عامل این موضوع باشند قابل تعقیب و مجازات هستند و افراد ذی‌نفع می‌توانند حسب مورد شکایت خود را در این خصوص در دادسرای ویژه کارکنان دولت (در صورتی که عامل جرم کارمند دولت در هر سطح باشد) مطرح کنند.

چرا نتایج کنکور را تبعیض‌جنسیتی تلقی می‌کنند؟

نتایج کنکور و آنچه که در جامعه اتفاق می‌افتد در تضاد است و این موضوع به عوامل متعددی بستگی دارد که پیامدهای تاثیرگذاری در حوزه‌های مختلف جامعه دارد. براساس آمار اعلام شده توسط سازمان سنجش حدود ۵۸ درصد شرکت کنندگان کنکور امسال را دختران تشکیل می‌دهند که از این تعداد ۱۰۱هزار و ۹۱۲ یعنی ۵۳.۶ درصد قبولی‌های کنکور را تشکیل دادند. با توجه به اعداد ارقام موجود می‌توان نتیجه گرفت که حضور پسران به نسبت دختران در دانشگاه کم‌تر است و در حال حاضر حضور زنان در آموزش‌عالی پررنگ است. اما چرا پسران نسبت به قبولی رفتن دانشگاه بی‌تفاوت شده‌اند؟ این موضوع را به راحتی می‌توان به تغییر شرایط اقتصادی ایران در سال‌های اخیر ربط داد که این تغییر اقتصادی در بخش‌های دیگر جامعه تاثیر به‌سزایی گذاشته که بخشی از این به ورود پسران به دانشگاه مربوط می‌شود.

پسران این روزها بیش‌تر به فکر کسب درآمد هستند و کمتر از دختران به تحصیلات‌عالی فکر می‌کنند البته در این میان سربازی رفتن آقایان را هم نباید فراموش کنیم. زنان با وجود حضور پررنگ برای تحصیل علم در دانشگاه‌ها سهم بالایی در موقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی ندارند. اگر چه در حوزه فرهنگ تحصیلات ارزش است ولی در حوزه اقتصاد درآمد بیش‌تر داشت ارزشمند است. مردان در جامعه نقش نان‌آور خانواده را دارند بنابراین درحال حاضر حوزه اقتصادی برای آنان اهمیت دارد. موضوع دیگر حضور گسترده زنان در تحصیلات‌عالی است که شاید این موضوع برای بعضی‌ها نگران‌کننده باشند ولی می‌توان بدون به کار بردن واژه تبعیض‌جنسیتی به این موضوع نگاه کنیم، دخترانی که امروز در دانشگاه درس می‌خوانند مادران فردا هستند پس هر زن قرار است روزی مادر شود و تربیت نسل آینده را به عهده بگیرد. زنان تحصیل‌کرده نقش‌های متفاوتی در زندگی می‌توانند داشته‌باشند به عنوان مثال یک خانم تحصیل‌کرده می‌تواند یک مادر آگاه و یک همسر دانا باشد و زندگی مشترک را به نحوی اداره کند که از فروپاشی زندگی جلوگیری کند. انتقال هویت فرهنگی، دادن آگاهی عمومی و... می‌تواند از طریق آموزش دادن به زنان منتقل شود. در این میان نباید نقش تحصیلات را در دوطرف نادیده گرفت و باید گفت بی‌سوادی و سطح تحصیلات پایین چه در زن و چه در مرد موجب آسیب پذیری بیشتر افراد می‌شود و توان مقابله با مشکلات را در جامعه و در زندگی شخصی کاهش می‌دهد.

در دیدگاه اسلام هم خبری از تبعیض جنسیتی نیست و حتی پیامبر اکرم(ص) در اسلام به علم‌آموزی و آموزش تاکید کرده‌اند و ایشان هیچ گاه نگفته‌اند که علم تنها برای مردان است و زنان حق ندارند به دنبال آن بروند. اگر قرار بود اطلاعات و دانش یک زن برای جامعه یک تهدید باشد، پیامبر(ص) آن را اعلام می‌کرد. همچنین در صدر اسلام نیز دیده می‌شد که زنان نیز به دنبال علم بوده‌اند.

در مورد این موضوع محمد وحیدی نایب رئیس کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس به خبرگزاری‌ها پاسخگو بوده‌است. ایشان معتقدند:« این موضوع جدیدی نیست، من نمی‌دانم دانش‌آموزان به چه چیزی اعتراض می‌کنند. همیشه در جاهایی که پذیرش دو جنس وجود داشته، بین این دو همیشه یک تفکیک جمعیتی هم وجود داشته است. به همین ترتیب پذیرش فقط براساس امتیاز صورت نمی‌گیرد و ترتیب بازار و تقاضای موجود هم در این موضوع نقش دارد. مثلا درباره رشته پرستاری اگر وزارت بهداشت اعلام کند که ۵۰ درصد مرد و ۵۰ درصد زن لازم دارد، مردان بین خودشان و زنان هم بین خودشان رقابت می‌کنند.» در حال حاضر افزایش شمار دختران در سطح تحصیلات عالی، عملکردها به گونه‌ای است که گویا مسئله نگران کننده‌ای به وجود آمده است و در حالی که پسران به‌دلیل مشکلات مالی، انجام خدمت سربازی و... ترجیح می‌دهند ورود به حوزه‌های دیگر را تجربه کنند و همچنان این ماجرا ادامه دارد و راه‌حل‌های غیرمنطقی هم حل‌کننده این مسئله نیستند و بخش دیگر از موضوع تبعیض‌جنسیتی به شیوه‌های عملکردخاص دانشگاه بازمی‌گردد که مسئله نابرابری جنسیتی را پررنگ می‌کند. آنچه کاملا بدیهی و آشکار به‌نظر می‌رسد آن است که این‌گونه سیاستگذاری‌ها و مرزبندی‌های جنسیتی به هیچ‌وجه چه از لحاظ حقوقی، چه اجتماعی و فرهنگی ارتباطی به ایجاد تعادل و عدالت جویی در جامعه ندارد و فقط مشکلاتی را در فعالیت زنان و مردان به وجود می‌آورد.

خبرگزاری خیر آنلاین(اعتراض در شبکه‌های اجتماعی؛ سهمیه‌بندی جنسیتی در کنکور۹۹ اعمال شد؟)
خبرگزاری ایسنا (ادامه تحصیل دختران؛ فرصت یا تهدید؟)
سایت خبری تحلیلی ساعت ۲۴ (چرا پسران کمتر از دختران به دانشگاه می‌روند؟)
خبرگزاری ایرنا (سهمیه‌بندی جنسیتی؛ تبعیض یا نگاه واقع‌بینانه)
خبرگزاری همشهری آنلاین (سهمیه‌بندی جنسیتی دانشگاه‌ها در بوته نقد)



آزادی بی‌بند



سجاد محنتی
کارشناسی حقوق ، ۹۸

بهار گفت و گو

در شماره قبل به شکلی دیباچه‌گونه و ادبی برای‌تان از مسئولیت جمعی و فردی‌مان در قبال هرگونه خفقان، تعصب و سرکوب انسان‌هایی که به جرم فکرکردن کشته شدند، نوشتم اما از این‌جا به بعد قرار است ساده‌تر و صمیمی‌تر با شما صحبت کنم زیرا دشوارنویسی، خود، نوعی بن‌بست برای آزادی بیان است، اگر یک روز همه اندیش‌مندان ما تصمیم بگیرند بنویسند شاید حداقل میان قشر تحصیل‌کرده یا دانش‌جو کم‌تر چون پوپولیسم و عوام‌فریبی باشیم. وقتی آن‌کسی که حرفی برای گفتن دارد نمی‌تواند یا نمی‌کوشد که مدعایش را در قالبی شایسته و تا حد امکان قابل‌فهم ارائه کند، گویی هیچ نگفته و نوشته و نمی‌داند زیرا از آن تلاش فکری فقط مشتی ابهام و سردرگمی برای مخاطب باقی می‌گذارد، تازه اگر کسی حوصله کند و آن مقالات و کتب دشوار و ثقیل را بخواند، اصلا به خاطر همین است که گاهی به بیان دشوار می‌گویند مغلق‌گویی، نه تنها دری را باز نمی‌کند که اگر دری هم باز است آن را می‌بندد!

در مورد ارتباط گفت و گو با آزادی بیان توضیح نمی‌دهم چون در مباحث بعدی به آن اشاره می‌شود. عمده آن‌چه در ادامه می‌خوانید برداشتی آزاد از درس‌گفتار آقای دکتر محمدمهدی مجاهدی در مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امام موسی صدر با عنوان «گفت و گو علیه گفت و گو»

است. یادم می‌آید وقتی در دی‌ماه سال گذشته برای اولین بار این سخنرانی را گوش دادم شرح حالِم فقط مصرع «جانا سخن از زبان ما می‌گویی» بود و حس کردم کاش همه ما بتوانیم با بهره‌گیری از این صحبت‌ها تصورات‌مان از گفت‌وگو را بازسازی کنیم و اسطوره‌های ذهنی اشتباهی که در مورد شروط و شرایط گفت‌وگو داریم را از بین ببریم. مجاهدی در ابتدای سخنان خود سه سؤال از حاضران جلسه در آن‌موقع که هنوز کرونا گریبان زندگی‌مان را نگرفته بود می‌پرسد: آیا همه قبول دارید که گفت و گو تنها وقتی ممکن است که دوطرف چهارچوب‌های مشترکی داشته باشند یا حداقل بین چهارچوب‌های‌شان اشتراکاتی وجود داشته باشد؟ آیا همه می‌پذیرید که گفت‌وگو مؤثر تنها زمانی شکل می‌گیرد که حدی از تحمل یا مدارا در میان طرفین وجود داشته باشد؟ همه شما توافق بر سر روند و روال فرآیند گفت‌وگو را شرط امکان شروع و ادامه گفت‌وگو می‌دانید؟

یک پاراگراف فاصله ایجاد کردم تا شما هم راجع به این سؤالات فکر کنید، در جلسه اغلب حاضران یعنی تقریبا همه آن‌ها به جز یکی‌دو نفر اظهار می‌کنند همه این شروط یا حداقل یکی از آن‌ها یعنی مدارا باید وجود داشته باشد تا بتوان گفت وگویی را آغاز کرد اما در ادامه، سخنران برنامه مدعایی که قرار است تبیین و اثبات کند را این‌گونه معرفی می‌کند: نه تنها گفت وگو در غیاب چهارچوب مشترک، مدارا و روند مشترک ممکن است، بلکه مفیدتر از زمانی است که این شروط وجود داشته باشند و حتی هرکدام از این‌ها یا ترکیبی از این‌ها فهم‌هایی از گفت‌وگو را شکل می‌دهند که گفت‌وگو را از همان ابتدا غیرممکن می‌کند. در بدو امر این شروط بسیار بدیهی به نظر می‌آیند؛ اصلا مگر بدون چهارچوب مشترک مفاهمه ممکن است؟ اگر مدارا نباشد چه‌طور از مخاصمه جلوگیری کنیم؟ اگر روند مشترکی را نپذیریم چگونه گفت‌وگو را که مانند یک بازی است پیش ببریم؟ این‌ها سؤالاتی است که بلافاصله بعد از طرح ادعای یادشده ذهن را دچار چالش می‌کند اما مجاهدی در جواب می‌گوید: اگر این چهارچوب و مفاهیم مشترک وجود داشته باشد اصلا حرفی برای گفتن نخواهیم داشت مثل زوج سال‌مندی که بعد از یک عمر ارتباط نقطه-ضعف‌های یک‌دیگر و مواردی که بر سر آن‌ها به توافق نمی‌رسند را شناسایی کرده‌اند و بیش‌تر دوست دارند با فرزندان و نوه‌های‌شان صحبت کنند زیرا دیگر حرفی برای هم‌دیگر ندارند. اگر برای گفت‌وگو شرط بگذاریم مثل این‌که بگوییم با آدم متعصب گفت‌وگو نمی‌کنم به نظر خیلی بدیهی و خوب است اما در حقیقت این‌طور هیچ گفت‌وگوی معناداری الزام‌آور نمی‌شود و ما نیز حاضر نخواهیم شد به هیچ گفت وگویی تن بدهیم چون هیچ‌کس فکر نمی‌کند که خودش متعصب و اهل جزم و جمود است

بلکه همیشه طرف مقابل را این‌گونه می‌پنداریم، به قول سعدی:

یکی جهود و مسلمان نزاع می‌کردند/ چنان که خنده گرفت از حدیث ایشانم
به طیره گفت مسلمان گر این قباله من/ درست نیست خدایا جهود میرانم
جهود گفت به تورات می‌خورم سوگند/ وگر خلاف کنم همچو تو مسلمانم
گر از بسیط زمین عقل منعدم گردد/ به خود گمان نبرد هیچ‌کس که نادانم

این استاد اندیشه سیاسی در ادامه سخنان خود به عنوان سرآغازی برای ورود به بحث اصلی تعریفی از گفت وگو با ویژگی‌های خاصی را ارائه می‌دهد: گفت وگو شکل خاصی از کنش گفتاری برای حل مسئله است، هیچ لزومی ندارد که در مورد صورتبندی مسئله به توافق رسیده باشیم بلکه یک حس مشترک هم‌مسئلتگی هم کافی است حتی اگر طرف مقابل را بخشی از مسئله بدانیم. تا جایی که فرد مقابل را جزئی از مسئله بدانیم باز هم امکان گفت وگو وجود دارد اما وقتی بیگانه‌پنداری(آیا همه قبول دارید که گفت‌وگو تنها وقتی ممکن است که دوطرف چهارچوب‌های مشترکی داشته باشند یا حداقل بین چهارچوب‌های‌شان اشتراکاتی وجود داشته باشد؟ آیا همه می‌پذیرید که گفت‌وگوی مؤثر تنها زمانی شکل می‌گیرد که حدی از تحمل یا مدارا در میان طرفین وجود داشته باشد؟ همه شما توافق بر سر روند و روال فرآیند گفت‌وگو را شرط امکان شروع و ادامه گفت‌وگو می‌دانید؟) به اوج خودش برسد و به این باور برسیم که طرف مقابل اصلا در عالم دیگری سیر می‌کند و حتی مسئله ما را نمی‌فهمد امکان گفت‌وگو مسدود می‌شود مانند جناح‌های سیاسی که معتقدند نماینده جناح مقابل هیچ درکی از وطن‌پرستی یا هیچ تعلقی به انقلاب و مردم ندارد و با این درجه از بیگانه‌پنداری هیچ‌گاه مسئله مشترکی را میان خود حس نمی‌کنند تا در مورد آن گفت وگو کنند.

بنابراین در گفت وگو نوعی احساس نیاز وجود دارد، وقتی به سراغ گفت و گو می‌روم که فکر می‌کنم

نه تنها نمی‌توانم مسئله را حل کنم بلکه حتی نمی‌توانم

شکل می‌گیرد که حدی از تحمل و مدارا در میان طرفین وجود داشته باشد.

همه شما توافق بر سر روند و روال فرآیند گفت‌وگو را شرط امکان شروع و ادامه گفت‌وگو می‌دانید/



فائزه تجویدی
کارشناسی جغرافیا، ۹۸

معرفی فیلم

فیلمی به کارگردانی مصطفی احمدی و تهیه‌کنندگی سپهر سیفی که فیلمنامه‌ی آن با قلم بهرام توکلی و هستی بروشتنی به رشته تحریر درآمده و محصول سال ۱۳۹۳ است.

داستان فیلم، حول محور اعضای یک خانواده می‌گذرد که پس از سال‌ها دوباره دورهم جمع می‌شوند. زمان کلی اثر ۹۰ دقیقه است که لوکیشن غالب آن، خانه مادری فرزندان است و به جز چند سکانس کوتاه، باقی داستان در یک فضا روایت می‌شود.

داستان این اثر با بازی صابر ابر در نقش علی و پگاه اهنگرانی در نقش مهتاب که به ترتیب بازیگران نقش اول مرد و زن هستند به همراه دیگر بازیگران حاضر روایت می‌شود.

احساساتی همچون دل‌تنگی، ابهام، میانجی‌گری و... به خوبی توسط بازیگران به اجرا درآمده است؛ بطوریکه مخاطب با آنها و ذهن، درگیر داستان می‌شود. آغاز فیلم، ریتم آرامی را دنبال می‌کند و رفته رفته بر ابهام مخاطب می‌افزاید و به گونه‌ای می‌توان گفت مخاطب از نگاه " مهتاب" با فیلم همراهی می‌کند.

با او حس ابهام، سرگردانی و ... تجربه می‌کند و سرانجام، زمانی که همه حقایق برای او آشکار می‌شود فرصت تأمل و تصمیم‌گیری مجدد در مورد رابطه‌اش با علی را می‌خواهد.

بعنوان اینکه ما با یک فیلم اولی مواجه هستیم و این فیلم، اولین تجربه فیلم بلند کارگردان است، میتوان گفت اثر خوبی است و قلم بهرام توکلی باعث شده است فیلم حال و هوای آثار او را بگیرد. داستان در حالی روایت میشود که زمستان است و این میتواند اشاره‌ای به روابط سرد و بی‌روح اعضای خانواده داشته باشد. روابطی که در گذشته چالش‌های زیادی را تجربه کرده است و مشکلات بدون آن که حل شوند، در گذشته دفن و تدریجا تبدیل به کینه شده‌اند و همین حس کینه نمی‌گذارد افراد خانواده در کنارهم حس خوشایندی را تجربه کنند.

موسیقی بی‌نظیر کریستف رضائی در اثرگذاری داستان بر مخاطب افزوده است.

" نزدیکتر" اثری است که دیدن حداقل یک بار آن را به شما پیشنهاد می‌کنم. از نظر من اثری است که به نوعی می‌توان گفت حس آرامش را در مخاطب بوجود می‌آورد؛ با وجود بحث و نزاع‌هایی که در حین داستان وجود دارد. شاید این خاصیت نوع بازی " صابر ابر" است که با وجود هر ناملایماتی که باشد، باز هم آرامش خاصی را به مخاطب خود منتقل می‌کند.

تکه‌ای از صحبت‌های " علی" به " مهتاب" که شاید بتوان گفت یکی از زیباترین دیالوگ‌های فیلم است:

صابر ابر: دیروز که تو اون رستوران بین راهیه بودیم، تو یه جوک گفتی... بعد اون قدر خندیدی که غذا ریخت رو آستینت... بعد رفتی دستات، آستینتو بشوری، یه دو سه دقیقه طول کشیدی... من تو همه‌ی اون دو سه دقیقه، به پالتوت! به کیفیت، به قاشقت که اون جووری کنار بشقاب گذاشته بودی، به عروسک جا سوئیچیت! حتی به هوای نفست که اونجا رو پر کرده بود فکر می‌کردم... بعد احساس کردم تو اولین آدمی هستی که انقد بهم نزدیکه... انقد راحت زندگی می‌کنه! انقد راحت می‌خنده! حرف می‌زنه، می‌خنده... برای همین نمی‌خواستم دیگه به دروغ این دروغ ادامه بدم...

ادامه دارد...

چنانچه علاقه‌مندید با ما همکاری کنید به آیدی تلگرامی ما
در بیوگرافی کانال مکت مراجعه نمایید:

t.me/maxmagazine

ما را در کانال مکت دنبال کنید...

www.Anjoman-FUM.com

t.me/AnjomanFUM

[instagram.com/Anjoman_FUM](https://www.instagram.com/Anjoman_FUM)



کرچه بر سکر پیمان خنم یادست ملی ما چو حکیم که تا سرود جان ندیم ماهنامه فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مکت

شماره ۶۶- آذر ماه ۹۹

صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه فردوسی مشهد

دارای مجوز به شماره ۹۹۱۷۳۶ از کمیته ناظر بر نشریات دانشگاه فردوسی مشهد

مدیر مسئول: فاطمه رسولی

سر دبیر: معصومه صفدری

دبیر تحریریه: فاطمه دوستی

طراح نشریه: محدثه قربانی فارمد، ریحانه مودی

صفحه آرا: معصومه صفدری، فاطمه رسولی

ویراستار: زهرا نیازمند، فهیمه جمالی

هیئت تحریریه:

امیرحسین اکبری، فاطمه آشوری، سمانه جمعه‌پور، محمد جولایی شکیب، محدثه حبیبی، حسام حجت، محمدمهدی حسن‌آبادی، امیرحسین حسن‌پور، هانیه حسن‌زاده، فاطمه دوستی، صالحه راهداری، فاطمه رسولی، مهشاد رضازاده، فاطمه رضایی، مسعود سلطانی، سارا شجاعی، محمد صابریان، مصطفی صادقی‌فر، معصومه صفدری، طیبه سادات طباطبایی، علیرضا عزیزپور، سیدمحمد صالح قائمی‌راد، امین مجیدی‌فرد، فاطمه محمدی، سجاد محنتی، سیدامیرحسین مهدی‌زاده، سیداصغر مویدی، سیدعلی میرزائی، محمدحسین نجفی، مهدیه نیکوکار، علی‌هادیان حقیقی، اسما هادی‌زادگان، مصطفی هادی‌زاده، احمد یوسفی



فاطمه آشوری

کارشناسی فقه و حقوق، ۹۸



نقد و بررسی کتاب «در باب حکمت زندگی»

نیروی بنیادین در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد که قدرتمندتر از نیروهای درونی دیگر است و عقل، منطق و اخلاقیات را به سمت آن نیرو سوق می‌دهد. فیلسوفی چون «شوپنهاور» این نیرو را «تمایل به زندگی» می‌نامد. این تمایل به زندگی و تلاش برای زنده ماندن، تمایلی دائمی است که انسان را وادار می‌کند به پیش برود، به ریسمان هستی چنگ بزند، به دنبال منافع خودش باشد و از خود بپرسد که چگونه سعادت‌مند زندگی کند؟ جواب به این سوال همان موضوعی است که شوپنهاور آن را «فلسفه سعادت» می‌نامد و در کتاب در باب حکمت زندگی به آن پاسخ می‌دهد.

شاید شما هم از جمله افرادی هستید که فکر می‌کنید خواندن کتاب‌های فلسفی سخت یا غیرقابل درک است. اگر جزو این افراد هستید، به شما پیشنهاد می‌کنیم راحت و بدون ترس کتاب در باب حکمت زندگی را بخوانید.

فصل‌هایی از این کتاب است که درباره‌ی تفاوت‌های آدمی در سنین گوناگون صحبت می‌کند. شوپنهاور در این فصل توضیح می‌دهد که تنها زمان حال است که در اختیار بشر است و انسان تنها در زمان تولد است که آینده‌ای طولانی در پیش‌روی خود می‌بیند. در پایان عمر هم، گذشته‌ای طولانی در پشت سر او قرار دارد. نویسنده در ادامه توضیح می‌دهد که انسان در هر مقطع زمانی از عمرش متوجه تغییرات شناخته شده‌ای می‌شود. شوپنهاور در فصل انتهایی کتاب، خصوصیت و دگرگونی انسان را از کودکی مورد بررسی قرار می‌دهد. به عقیده‌ی شوپنهاور، عقل کودکان هنوز به جنبه‌های هولناک عینی جهان پی نبرده است و از نظر کودکان، جهان و موجوداتش دارای ظاهر و درون زیبایی هستند. اما زمانی که انسان جوان است همه‌چیز در نظرش تمام نشدنی و جاودانه است. او، همیشه فکر می‌کند به اندازه کافی وقت دارد به همین دلیل وقتش را هدر می‌دهد. اما هرچه سالمندتر می‌شود بیشتر محتاج زمان می‌شود و احساس می‌کند لحظه‌ای را نباید در زندگی از دست بدهد.

در بخش‌هایی از کتاب در باب حکمت زندگی می‌خوانیم:

«می‌بینم که بسیاری از مردم، سخت‌کوش چون مورچگان، از صبح تا شب در پی افزودن ثروت خویش‌اند. این‌ها چیزی فراتر از افق تنگی که ابزار رسیدن به این هدف را در بر می‌گیرد، نمی‌شناسند:

ذهنشان خالی است و در نتیجه پذیرای هیچ چیز دیگری نیست. این‌ها به عالی‌ترین لذت‌ها که لذت‌های ذهنی است دسترسی ندارند و بیهوده می‌کوشند تا لذت‌های فرّار حسی را که مستلزم وقت کم، اما پول زیاد است و آن را گاهی بر خود روا می‌دارند، جانشین آن لذت‌های دیگر کنند و سرانجام، اگر بخت یاری آنان را کند، حاصل زندگی‌شان این خواهد بود، که تل بزرگی از پول را، یا برای افزودن، یا برای به باد دادن، به وارثین خود واگذارند.

بنابراین، چنین زندگانی که با قیافه‌ای جدی و حالتی حاکی اهمیت سپری شده باشد به همان اندازه ابلهانه است که زندگانی کسانی که فُادش کلاه زنگوله‌دار است.»

